

اهل بيت و خلافت

(۵)

سكوتى شكوه مند!

وقيامى باشكوه تر!

سكوت تلخ

سومين بخش از مسائل مربوط به خلافت كه در نهج البلاغه انعكاس يافت است مسئله سكوت و مداراى آنحضرت و فلسفه آن است . مقصود از سكوت ترك قيام و دست نزدن به شمشير است و الاچنانكه قبلا گفته ايم على از طرح دعوى خود و مطالبه آن و از تظلم در هر فرصت مناسب خوددارى نكرد .

على از اين سكوت به تلخى ياد مى كند و آنرا جانكاه و مرارتبار مى خواند و اغضيت على القذى و شربت على الشجى و صبرت على اخذ الكظم على امر من العلقم خارد در چشم بود و چشمها را بر هم نهادم ، استخوان در گلويم گير كرده بود و نوشيدم گلويم گير كرده بود و نوشيدم ، گلويم فشرده مى شد و تلختر از حنظل در كامم ريخته شده بود و صبر كردم .

سكوت على سكوتى حساب شده و منطيقى بود نه صرفاً ناشى از اضطراب و بيچارگى يعنى او از ميان دو كار بنا به مصلحت يكى را انتخاب كرد كه شاق تر و فرساينده تر بود براى او آسان بود كه قيام كند و حداقل كثر آن بود كه بواسطه نداشتن يارو ياور خودش و فرزندان ش شهيد شوند شهادت روزى على بود و اتفاقاً در همين شرايط است كه جمله معروف راضى ديگر سخنان خود به ابوسفيان فرمود و الله لابن ابيطالب آنسى بالموت من الطفل بندى امه بخدا سوگند كه پسر ابوطالب مرگرايش از طفل پستان مادر را دوست ميدارد ، على با اين بيان به ابوسفيان و ديگران فهماند كه سكوت من از ترس مرگ نيست از آن است كه قيام و شهادت در اين شرايط بر زبان اسلام است نه بر نفع آن .

على خود تصريح ميكند كه سكوت من حساب شده بود ، من اذ درواه آنرا

که به مصلحت نزدیکتر بود انتخاب کردم : و طفقت ارتقای بین ان اصول بیدجذاء
 او اصبر علی طخیه عمیاء یهرم فیها الکبیر و یشیب فیها الصغیر و یکدح فیها
 مؤمن حتی یلقى ربه فرایت ان الصبر علی هاتی احجی فصبرت و فی العین
 قذی و فی الحلق شجی

در اندیشه فرورفتم که میان دوراه کدام را برگزینم آیا با کوتاه دستی قیام کنم یا بر
 تاریکی کور صبر کنم تاریکی که بزرگسال در آن فرتوت می شود و تازه سال پیر می گردد و
 مومن در تلاشی سخت تا آخرین نفس واقع می شود دیدم صبر بر همین حالت طاقت فرسا عاقلانه تر است
 پس صبر کردم در حالیکه خاری در چشمم و استخوانی در گلویم بود .

اتفاق اسلامی

طبعاً هر کس می خواهد دانند آنچه علی درباره آن می اندیشید، آنچه علی نمی خواست
 آسیب ببیند، آنچه علی آن اندازه برایش اهمیت قائل بود که چنان رنج جانگداه را تحمل کرد
 چه بود؟ حدساً باید گفت آن چیز وحدت صفوف مسلمین و راه نیافتن تفرقه در آن است مسلمین
 قوت و قدرت خود را که تازه داشتند به جهانیان نشان میدادند مدیون وحدت صفوف و
 اتفاق کلمه خود بودند موقیبت های محیر العقول خود را در سالهای بعد نیز از برکت همین
 وحدت کلمه کسب کردند علی القاعده علی بخاطر همین مصلحت ، سکوت و مدارا کرد .

امامگر باور کردنی است که جوانی سی و سه ساله دورنگری و اخلاص را تا آنجا رسانده
 باشد و تا آنحد بر نفس خویش مسلط و نسبت به اسلام وفادار و متفانی باشد که بخاطر اسلام راهی
 را انتخاب کند که پایانش محرومیت خود او است ؟

بلی باور کردنی است شخصیت خارق العاده علی در چنین مواقعی روشن می گردد تنها حدس
 نیست علی شخصاً در این موضوع بحث کرده و با کمال صراحت علت را که جز علاقه به عدم تفرقه میان
 مسلمین نیست بیان کرده است مخصوصاً در دوران خلافت خودش آنگاه که طلحه و زبیر نقض بیعت
 کردند و فتنه داخلی ایجاد نمودند علی مکرر وضع خود را بمد از پینمبر با اینها مقایسه
 می کند و می گوید من بخاطر پرهیز از تفرق کلمه مسلمین از حق مسلم خودم چشم پوشیدم و
 اینان با اینکه به طوع و رغبت بیعت کردند بیعت خویش را نقض و پروای ایجاد اختلاف در
 میان مسلمین نکردند .

ابن ابی الحدید در شرح خطبه ۱۱۹ از عبدالله بن جناده نقل می کند که گفت روزهای
 اول خلافت علی در حجاز بودم و آهنگ عراق داشتم در مکه عمره بجا آوردم و بمدینه آمدم

و داخل مسجد پینمبر شدم مردم برای نماز اجتماع کردند علی در حالیکه شمشیر خویش را حمایت کرده بود بیرون آمد و خطابه‌ای ایراد کرد در آن خطابه پس از حمد و ثنای الهی و درود بر پیامبر خدا چنین فرمود: پس از وفات رسول خدا ما خاندان باور نمی‌کردیم که امت در حق ما طمع کند اما آنچه انتظار نمی‌رفت واقع شد حکومت ما را غصب کردند و مادر دریدند توده بازاری قرار گرفتیم چشمه‌هایی از ما گریست و ناراحتی‌ها بوجود آمد و **ایم الله لولا مخافة الفرقة بين المسلمين وان يعود الكفر و يبوی الدین لکنا علی غیر ما کنا لهم علیه:**

بخدا سوگند اگر کربیم وقوع تفرقه میان مسلمین و بازگشت کفر و تباہی دین نبود رفتار ما با آنان طور دیگر بود .

آنکاه علی سخن را درباره طلحه و زبیر ادامه داد و فرمود این دو نفر با من بیعت کردند ولی بعد بیعت خویش را نقض کردند و عایشه را برداشته با خود به بصره بردند تا جماعت شما مسلمین را متفرق سازند .

ایضاً از کلبی نقل می‌کند که علی قبل از آنکه بسوی بصره برود در یک خطبه فرمود قریش پس از رسول خدا حق ما را از ما گرفت و بخود اختصاص داد .

فرأیت ان الصبر علی ذلك افضل من تفریق کلمة المسلمین و سفک دما لهم و الناس حدیثوا عهد بالاسلام و الدین یمخص منخص الوطب یفسده ادنی و هن و یعکسه اقل خلق: دیدم صبر از تفریق کلمه مسلمین و ریختن خونشان بهتر است مردم تازه مسلمانند و دین مانند مشکی نکانده می‌شود کوچکترین سنی آنرا تباہ می‌کند و کوچکترین فردی آنرا وارونه می‌نماید .

آنکاه فرمود چه می‌شود طلحه و زبیر را خوب بود سالی و لا اقل چند ماهی صبر می‌کردند و حکومت مرا میدیدند آنکاه تسمیم می‌گرفتند اما آنها طاقت نیاوردند و علیه من شوریدند و در امری که خداوند حتی برای آنها قرار نداده بامن به کشمکش پرداختند .

ابن ابی الحدید در شرح خطبه شمشیه نقل می‌کند که در داستان شورا چون عباس میدانست که نتیجه چیست از علی خواست که در جلسه شرکت نکند اما علی با اینکه نظر عباس را از لحاظ نتیجه تایید می‌کرد پیشنهاد را نپذیرفت او و عذرش این بود که **انی اگره الخلاف من اختلاف را دوست نمی‌دارم عباس گفت اذا تگری ما تکره یعنی بنا بر این با آنچه دوست نداری مواجه خواهی شد در جلد دوم ذیل خطبه ۶۵ نقل می‌کند که یکی از فرزندان ابولهب اشعاری مبتنی بر فضیلت و ذیحق بودن علی و بر ذم مخالفانش سرود علی او را از سرودن این گونه اشعار که در واقع**

نوعی تحریک و شمار بود نهی کرد و فرمود: **سلامة الدین احب الینا من غیره** برای ماسلامت اسلام و اینکه اساس اسلام باقی بماند از هر چیز دیگر محبوبتر و با ارجمندتر است. از همه بالاتر و صریحتر در خود نهج البلاغه آمده است در سه مورد از نهج البلاغه این تصریح دیده می شود:

۱ - در جواب ابوسفیان آنگاه که آمد و می خواست تحت عنوان حمایت از علی (ع) فتنه بپا کند فرمود: **شقوا امواج الفتن بسفن النجاة و عرجوا عن طریق المنافرة و ضعوا عن تیجان المفاخرة (۱)**

۲ - در شورای ۶ نفری پس از تعیین و انتخاب عثمان از طرف عبدالرحمن ابن موف فرمود: **لقد علمتم انی احق الناس بهامن غیرى و والله لاسلمن ما سلمت امور المسلمین و لم یکن فیها جور الاعلی خاصة (۲)**

شما خود میدانید من از همه برای خلافت شایسته ترم بخدا سوگند مادامیکه کار مسلمین رو براه باشد و تنها بر من جور و جفا شده باشد مخالفتی نخواهم کرد.

۳ - آنگاه که مالک اشتر از طرف علی (ع) نامزد حکومت مصر شد آنحضرت نامه ای برای مردم مصر نوشت (این نامه غیر از دستور العمل مطولی است که معروف است) در آن نامه جریان سد اسلام را نقل می کند تا آنجا که میفرماید **فامسکت یدى حتى رايت راجعة الناس قد رجعت عن الاسلام یدعون الی محق دین محمد (ص) فخشیت ان لم انصر الاسلام و اهله اری فیہ ثلماً اوهدماً تكون المصيبة به علی اعظم من فوت و لا یتکم الی انماهی متاع ایام قلائل . . . (۳)**

من اول دستم را پس کشیدم تا آنکه دیدم گروهی از مردم از اسلام برگشتند (مرتد شدند) و مردم را به محدودین محمد دعوت می کنند ترسیدم که اگر در این لحظات حساس اسلام و مسلمین را یاری نکنم شکاف یا خرابی در اساس اسلام خواهند دید که مصیبت آن بر من از مصیبت از دست رفتن چند روزه خلافت بسی بیشتر است.

علی (ع) در کلمات خود بدو موقف خطر در ۲ مورد اشاره می کند و موقف خود را در این دو مورد ممتاز و منحصر به فرد می خواند یعنی او در هر يك از این دو مورد تصمیمی گرفته که کمتر کسی در جهان در چنان شرائطی می تواند چنان تصمیمی بگیرد. علی در یکی از این دو مورد حساس سکوت کرده است و در دیگری قیام سکوتی شکوهمند و قیامی شکوهمند تر موقف سکوت علی همین است که شرح دادیم.

سکوت و مدارا در برخی شرائط بیش از قیامهای خونین نیرو و قدرت تملك نفس

(۱) نهج البلاغه خطبه ۵ (۲) نهج البلاغه خطبه ۷۲ (۳) نامه ۶۲

می خواهد مردی را در نظر بگیرد که مجسمه شجاعت و شهامت و غیرت است هرگز بدشمن پشت نکرده اما پشت دلاوران ازبیمش می لرزد اوضاع و احوالی پیش می آید که مردمی سیاست - پیشه از موقع حساس استفاده می کنند و کار را بر او تنگ می گیرند تا آنجا که همسر بسیار عزیزش مورد اهانت قرار می گیرد و او خشمگین دارد خانه می شود و با جمله هایی که کوه را ازجا می کند شوهر غیور خود را مورد عتاب قرار می دهد می گوید : پسرا بوطالب چرا بگوشه خانه خزیده ای توهمانی که شجاعان از بیم تو خواب نداشتند اکنون در برابر مردمی ضعیف سستی نشان می دهی ایکاش مرده بودم و چنین روزی را نمی دیدم .

علی خشمگین از ماجراها از طرف همسری که بی نهایت او را عزیز میدارد این چنین تهییج می شود این چه قدرتی است که علی را ازجا نمی کند پس از استماع سخنان زهرا با نرمی او آرام می کند که نه من فرقی نکرده ام من همانم که بودم مصلحت چیز دیگری است تا آنجا که زهرا را قانع می کند و از زبان زهرا می شنود: **حسبی الله ونعم الوکیل** .
ابن ابی الحدید در ذیل خطبه ۲۱۵ این داستان معروف را نقل می کند که روزی فاطمه علیها سلام علی (ع) را دعوت به قیام می کرد در همین حال فریاد مؤذنی بلند شد که **اشهد ان محمدا رسول الله علی (ع) بزهره فرمود آیا دوست داری این فریاد خاموش شود ؟** فرمود نه فرمود سخن من جز این نیست .

اما قیام شکوهمند و منحصر بفرد علی که بان می بالد می گوید احدی دیگر جرأت چنین کاری را نداشت قیام در برابر خوارج بود ، **فانا فقات عین الفتنه ولم یکن لیجتراً علیها احد غیرنی بعدان حاج غیبهها واشتد کلبها** .

تنها من بودم که چشم این فتنه را در آوردم احدی غیر از من جرأت بر چنین اقدامی نداشت هنگامی دست بچنین اقدامی زدم که موج تاریکی و شبهه ناکی آن بالا گرفته و هاری آن فزونی یافته بود. تنوای ظاهری خوارج طوری بود که هر مؤمن نافذ الایمانی را بتردید و امید داشت جوی تاریک و مبهم و فضائی پراز شک و دو دلی بوجود آمده بود آنان دوازده هزار نفر بودند که از سجده زیاد پیشانی شان و سر زانو هاشان پینه بسته بود زاهدانه می خوردند و زاهدانه می پوشیدند و زاهدانه زندگی می کردند زبان شان همواره به ذکر خدا جاری بود اما روح اسلام را نمی شناختند و ثقافت اسلامی نداشتند همه کسریها را با فشار بر روی رکوع و سجود می خواستند جبران کنند. تنگ نظر، ظاهر پرست و جاهل و جامد بودند و سودی بزرگ در برابر اسلام .
علی بنوان **یک افتخار بزرگ می فرماید :** این من بودم تنها من بودم که خطر بزرگی که از ناحیه این خشکه مقدسان متوجه شده بود درک کردم پیشانیهای پینه بسته اینها و جامه های زاهدانه و زبانهای دائم الذکر شان نتوانست چشم بصیرت مرا کور کند من بودم که دانستم اگر اینها پا بگیرند چنان اسلام را به جمود تقشر و تحجر و ظاهر گرایی خواهند کشاند که دیگر کمر اسلام راست نشود آری این افتخار تنها نصیب پسرا بوطالب شد کدام روح نیرومند است که در مقابل قیافه های آنچنان حق بجانب تکان نخورد و کدام بازو است که برای فرود آمدن بر فرق اینها بالا رود و نلرزد؟!